



حسن بارچه بافی

اگر طنازی وشهلای چشم
و آن زلف کمندت مال من بود
گر آن شیرین زبانی، شوخ طبعی
اگر ابرو کمانت ز آن من بود
به بازار خریدستان این شهر
دوصدعاشق، خریداران من بود



سروش نزاری

هر بار به خورشید
خیره می شوم
پلک هایم
چیک چیک چیک
عکاسی می کنند

مهدی عطار زاده

رسم کردم گل زیبا، رویت
بعد از آن رسم نمودم مویت
من بلورین بدنت را، گل من
رسم کردم، و کشیدم بویت
چشم زیبای تو مستم پنمود
یادم آمد، بکشم، ابرویت
من بیاد تو عزیزم، شادم
رخصتی ده که بیایم سویت

صد بقیه صنیعی

بازهم مهردیگری رخ داد
خنده بر چال گونه هاافتاد
روزگار شمایه خیر و خوشی
فصل پاییزتان مبارک باد.

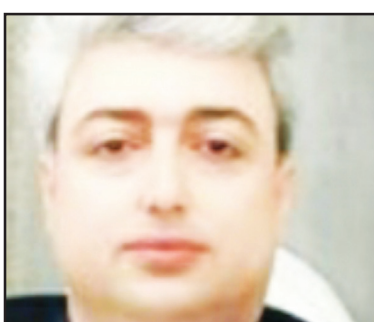
معصومه خدا بنده

زبانه میکشد درد دوریت
آنگاه که رفتی بی بهانه
تابستانی دیگر رفت
چون تو ...
دوباره پاییز بدون تو آمد
آخ ...

اگر میدانستی چقدر پشت پنجره منتظرت بودم ...
واژه هایم هم درد گرفتن برای نوشتن
بدون تو پائیز!

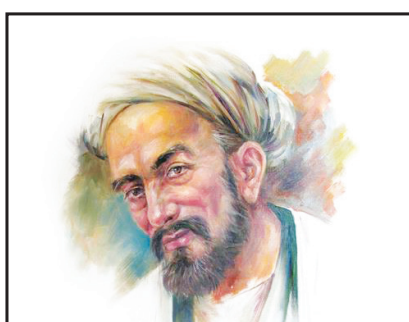


منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: **محمود شیر یازو**



حمید صراف

در رگ شب
جار سکوت
جار بیست
اتفاق کالی
آویخته بر گردن دار
دریدگی درد
در اندام واژه
کهکشانی حرف
پنهان است



سعدی

عشق جانان در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بود اندر دلم کمتر فزودی کاشکی
آزمودم درد و داغ عشق باری صد هزار
همچو من معشوقه یک ره آزمودی کاشکی
هر زمان گویم ز داغ عشق و تیمار فراق
دل ربود از من نگارم جان ربودی کاشکی
نالهای زار من شاید که گر کس نشنود
لابه های زار من یک شب شنودی کاشکی
سعدی از جان می خورد سوگند و می گوید به دل
وعده هایش را وفا باری نمودی کاشکی

مجتبی دامی

در پیچ و تاب گذر زمان به عاشقانه های پائیز رسیدیم ، به ملودی پر تکراری که با دست نواخته
نمی شود بلکه زیر پای عابران عاشق به صدا در می آیند، برگ هایی که رقص های
پروانه وار را باور دارند با هزاران طرح و نقش ، رنگین کمان هایی که بر روی زمین نقش می بندند
آری پائیز تفسیر رنگینی از بهار رنگ هاست ، پائیزتان مملو از مهر



فهیمه فرهادی

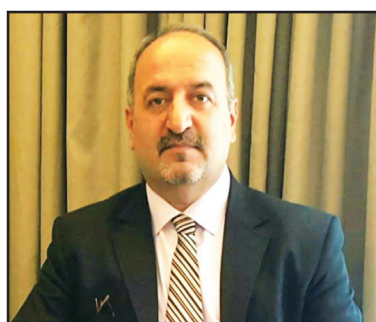
اگرچه بعد از عشق تو توانی تازه می خواهم
میان فال ها از تو نشانی تازه می خواهم

گمان کردم که می مانی، نماندی، رفتی و حالا
برای زندگی کردن گمانی تازه می خواهم

میان آسمان مانده، نشان از رد پروازت
به رنگ چشم هایت آسمانی تازه می خواهم

غروب جمعه هم دیگر غم من را نمی فهمد
برای گریه های خود زمانی تازه می خواهم

مسلمانان شدم وقتی که گفתי دوستت دارم
بیا حرفی بزن با من اذانی تازه می خواهم



مصطفی واحدی (مستان)

گر خُلد بَرین باشم، یا جای دگر تنها
بی تو نَزیم یارا ، کَنجای بُود اقصا

بی تو همه جا دورست، باتو همه جا نزدیک
ایکاش رسیم آنجا، آن فاصله شد یکجا

دائم به دعا باشم، تا با تو یکی گردم
کز هجر رسد غمها ، با وصل کنی غوغا

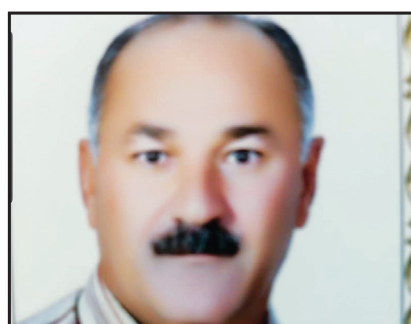
نی پای کشم از تو، نی دست کشم از دل
بین دل و پاهایم ، آهنگ یکیست یارا

اینست سخن مستان، بی تو نپسندم جان
ایکاش میسر بُد، تا با تو زیم ، زیبا



مولانا

خوش خرامان می روی ای جان جان بی من مرو
ای حیات دوستان در بوستان بی من مرو
ای فلک بی من مگرد و ای قمر بی من متاب
ای زمین بی من مروی و ای زمان بی من مرو
این جهان با تو خوش است و آن جهان با تو خوش است
این جهان بی من مباش و آن جهان بی من مرو
دیگران عشق می خوانند و من سلطان عشق
ای تو بالاتر ز وهم این و آن بی من مرو



امیر امیرنیا

شرح آشفستگی وقصه ی آزار دلم
من ندانم که رساند به دل آزار دلم
کای پری رو ندیدی تو مگر درگیتی
هیچ دیوار به کوتاهی دیوار دلم
زنی آتش بدل و هیچ نترسی روزی
آتش افتد به تنت ز آه شرر بار دلم
غیرت عشق چنان واله و شیدایم کرد
تا که بگسست ز هم رشته ی افکار دلم
لاله دارد زغم داغ و شقایق داغی
تا نگویی که کسی نیست هوا دار دلم
خار از پای توانم که در آرم آسان
کو انیسی که در آرد ز وفا خار دلم
گر امیری تو بدین شیوه کنی ناله وآه
به جنون میکشی آخر تو سرو کار دلم